

تبیین تحولات اجتماعی از دیدگاه امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه

فرهاد زیویار*

حامد جوکار**

چکیده

مقاله حاضر به بررسی تحولات اجتماعی از دیدگاه حضرت علی (ع) و مقایسه آن با دیدگاه جامعه‌شناسان می‌پردازد. از منظر امام (ع) تفرقه و گسستگی اجتماعی از آسیب‌هایی به‌شمار می‌آید که به بنیان‌های ثبات یک ساختار لطمه می‌زند و استمرار آن را دچار مشکل و از حرکت بالنده جامعه و حکومت اسلامی جلوگیری می‌کند. تکبر و تفاخر، جهالت و ضلالت، کم‌تحملی مردم در قبال مسئولان، و ... عواملی است که با ایجاد شکاف و فاصله میان رهبران و مردم و فریب و غفلت دست‌اندرکاران از واقعیت‌های موجود، به تدریج پایگاه اجتماعی نظام را تضعیف و مشروعیت آن را کم‌رنگ می‌سازد. فدا کردن حق (دین) به پای مصلحت، و دین را قربانی حکومت کردن و از سوی دیگر فقر و محرومیت اجتماعی، از دیگر آفاتی است که ثبات جامعه اسلامی را خدشه‌دار می‌سازد. محصول این آسیب نیز شرایط نامساعد اجتماعی و اقتصادی است که زمینه تغییر سریع در وفاداری مردم به حکومت را به وجود می‌آورد، و زمینه را برای انقلاب و دگرگونی کل نظام سیاسی فراهم می‌آورد. حضرت علی (ع) نتایج شورش و طغیان مردم علیه حاکم عادل را، شکست و سقوط جامعه، وارونه شدن ارزش‌های اجتماعی اسلام، دچار شدن به فتنه حکومت‌های فاسد و گرفتار شدن به عذاب الهی می‌داند. اما با این وجود

* استادیار پژوهشکده اندیشه سیاسی، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
zivyar@ihcs.ac.ir

** دانش‌آموخته مقطع دکتری رشته انقلاب و تمدن اسلامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
(نویسنده مسئول)، jokar.h@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۲۵

توبه و استغفار مردم، رعایت حقوق متقابل حاکم و مردم و واگذارکردن امور به اهل بیت(ع) را چاره کار می دانند.

کلیدواژه‌ها: تحول اجتماعی، انقلاب، نهج البلاغه، جامعه، استبداد، نفاق، مشروعیت، حکومت، فتنه.

۱. بیان مسئله

یکی از مهم‌ترین مباحث اجتماعی، که در طول تاریخ مورد بحث متفکران بوده مساله تغییرات (دگرگونی‌ها) در جوامع انسانی است. این موضوع به ویژه طی سه قرن اخیر از مباحث پر کشش علوم انسانی به شمار می‌رود. در تمام این مدت، دغدغه اندیشمندان معطوف به این بوده که چگونه وضعیت «سکون و تغییر» در زندگی اجتماعی انسان را تحت نظم و قاعده درآوردند و از این رهگذر آینده آن را پیش‌بینی کنند. متأسفانه دانش انسانی تاکنون نتوانسته است به اجماع نظر نسبی در این مورد دست یابد. حتی هنوز در مورد اینکه کدام شاخه از رشته‌های علوم اجتماعی یا انسانی عهده‌دار مطالعه این پدیده است، اتفاق نظر وجود ندارد. سهل است، حتی برخی از دانشمندان علوم اجتماعی معتقدند مباحث مربوط به «تغییر» اساساً قابل مطالعه علمی نیست. (جانسون، ۱۳۶۳، مقدمه)

تحولات اجتماعی و بویژه انقلاب در میان عواملی که باعث دگرگونی جوامع انسانی شده‌اند، از جایگاه خاصی برخوردارند. اینگونه تحولات با وجود نادر بودن از رویدادهای بسیار مهم تاریخ به شمار می‌روند. بویژه از این زاویه که انقلاب‌های اجتماعی فراتر از عرصه ملی، باعث رشد الگوها، اندیشه‌ها و خواسته‌های بزرگ انسانی شده‌اند. (اسکاچ‌پل، ۱۳۷۶، صص ۱۹-۲۲)

در نظر برخی از اندیشمندان این حوزه، فهم مناسب انقلاب‌های اجتماعی نیازمند سه نکته اصلی است: در درجه اول، تحلیل‌گر به علل و فرایند وقوع آنها می‌پردازد. در درجه دوم، انقلاب‌های اجتماعی نمی‌توانند بدون در نظر گرفتن تحولات تاریخی تبیین و تفسیر شوند؛ و در نهایت، برای تبیین علل و فرایندهای انقلاب‌های اجتماعی، دولتها به عنوان سازمان‌های اداری و لشگری در نظر گرفته می‌شوند. (اسکاچ‌پل، همان، ص ۳۱)

نظریه‌های کلاسیک در تبیین چگونگی وقوع بسیج و پیدایی وضعیت انقلابی را می‌توان در پنج گروه جای داد: نظریه مبارزه طبقاتی (مارکس)، نظریه همبستگی اجتماعی (دورکهایم)، نظریه کازیرما و جنبش اجتماعی (وبر)، نظریه رئالیسم یا

واقع‌گرایی سیاسی (پاره‌تو) و بالاخره نظریه روان‌شناختی خردگرایانه (دوتوکویل). (بشیریه، ۱۳۷۴، صص ۲۱-۷۵)

برخی از تحلیل‌گران، در پی نظریه‌های پیش‌گفته به عنوان نسل اول نظریه‌های انقلاب اجتماعی (که در پی توصیف انقلاب‌های بزرگ و شناسایی الگوهایی به مثابه مشخصه‌های احتمالی تمامی انقلابها هستند)، نظریات مبتنی بر «انگاره‌های نوسازی» (به عنوان علت و زمان وقوع انقلاب را) به عنوان دومین نسل از مباحث نظری معطوف به تحولات اجتماعی قلمداد می‌کنند. (اخوان مفرد، ۱۳۷۸، ص ۲۳۶) طیف دیگری از اندیشه‌ورزان این حوزه، به سه نسل فوق، نسل چهارمی از نظریه‌های انقلاب را نیز افزوده‌اند. این دسته کمتر دعوی نظریه‌پردازی داشته و به عرضه الگوهایی برای انقلاب‌های خاص بسنده کرده‌اند. این نسل از نظریه‌ها با فراتر رفتن از ساختارگرایی محض، توجه خود را به عوامل متعددی چون: توسعه ناموازن سرمایه داری، زوال اقتصادی ناگهانی، شرایط بسیج سیاسی و فرهنگ‌های سیاسی مخالفان، بحران‌های نوسازی و ائتلاف‌های ناشی از آن، نقش دولت و سرکوب‌گری آن و ... معطوف کرده‌اند. (اخوان مفرد، ۱۳۷۸، ص ۲۳۷)

گرچه هر یک از این دیدگاه‌ها، می‌تواند نقطه اتکای منطقی و مشخصی برای ارزیابی دقیق تحولات اجتماعی و بویژه مقوله انقلاب محسوب شود اما طبیعتاً برای هر اندیشمند مسلمان پرسش اساسی در این مورد، نوع نگاه دین به موضوع تحولات اجتماعی است. وجه اهمیت این موضوع را می‌توان در دو نکته خلاصه کرد. نکته اول تفاوت نوع نگرش دین به رویدادهای مختلف با زوایه نگاه افراد انسانی است، و نکته دوم تفاوت نظریات علمی با گزاره‌های دینی در حکایت از حقیقت است. برای به دست آوردن نگاه دین اسلام به موضوع تحولات اجتماعی یکی از بهترین روش‌ها مراجعه به نظرات بزرگان دینی و تحلیل و بررسی آن است. برای این منظور نیز بهترین و مهمترین فرد پس از وجود مبارک نبی اکرم (ص)، امیرالمومنین علی (ع) است. به ویژه که وجود مبارک ایشان برای مدتی هرچند کوتاه زمام امور مسلمین را در اختیار داشتند و در موارد متعددی به علل و پیامد تحولات اجتماعی اشاره نموده‌اند. برای دست یافتن به بیانات امام علی (ع) در این مورد نیز کتاب شریف نهج‌البلاغه یکی از بهترین منابع خواهد بود. از آنجا که محور اصلی این مقاله، به بیانات امیرالمومنین (ع) و جایگاه مقوله تحول اجتماعی در نگاه ایشان اختصاص دارد، لذا طرح نگرش‌های نظری پیش‌گفته، تنها زمانی از منطق روش‌شناسانه برخوردار است که هدف نوعی تحلیل مقایسه‌ای میان نظریات مزبور و بیانات امام علی (ع) باشد. اما از آنجا که تحقق این موضوع مجال

فراختر از مقاله حاضر می‌طلبد، بنابراین در مقاله حاضر تنها به ارائه چارچوبی کلی از نوع برداشت امیرالمومنین(ع) از بحث تحول اجتماعی پرداخته می‌شود.

۲. نگاهی به نظریه‌های ارائه شده در زمینه انقلاب

واژه‌های «انقلاب»، «کودتا»، «شورش» و «طغیان» و واژه‌هایی از این قبیل همه به تحولات اجتماعی اشاره دارند. اما میان آنها تفاوت بنیادین وجود دارد. شاید بتوان گفت تمامی مفاهیم مذکور، سرنگونی یک رژیم و یا تلاش برای سرنگونی آن است ولی تفاوت انقلاب با دیگر واژه‌ها در عمق این تغییرات است. انقلاب صرفاً جابجایی یک گروه حاکم به جای گروه دیگری نیست بلکه تغییری بنیادی نه تنها در حکومت بلکه در بخش اعظم زندگی اجتماعی است. بنا به گفته استانفورد کوهن انقلاب دارای شش ویژگی است: «۱. تغییرات ارزش‌ها یا اسطوره‌های اجتماعی ۲. تغییر ساختاری اجتماعی ۳. تغییر نهادها ۴. تغییر در گروه حاکم ۵. انتقال غیر قانونی قدرت ۶. خشونت» (کوهن، ۱۳۸۱، ص ۶۵-۳۵) مایکل راش «انقلاب» را، سرنگونی یک رژیم، در نتیجه خشونت یا تهدید به خشونت می‌داند که به تغییرات قابل ملاحظه‌ای از نظر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی منجر می‌شود یا این تغییرات را به دنبال دارد. (راش، ۱۳۷۷، ص ۲۲۴) از آنجا که پدیده انقلاب علی‌رغم کمیابی آن منجر به تغییرات قابل ملاحظه‌ای می‌شود، توجه اندیشمندان زیادی را به خود جلب کرده است.

آغاز ارائه نظریه‌های انقلاب را باید دوران یونان باستان دانست. دوره‌ای که افرادی همچون افلاطون و ارسطو نظریاتی را در کتب خود مطرح ساختند که تا آن زمان در کمتر نوشته‌ای سخنی از آن به میان آمده بود.

افلاطون اگر چه جامعه شناس نیست ولی نخستین نظریه‌پردازی است که به مفهوم انقلاب پرداخته است. او علت پیدایش انقلاب را حرص و آز مردم و تفنن و تجمل پرستی آنان می‌داند. (رفیع پور، ۱۳۷۷، ص ۳۱) وی معتقد است:

هریک از اشکال حکومت در نتیجه افراط در اصلی که متکی به آن هستند به اضمحلال می‌گرایند و اریستو کراسی (اشراف سالاری) با تنگ‌تر کردن دایره حکومت به سقوط می‌گراید. اضمحلال حکومت سرمایه داران به جهت افراط در طلب منافع آنی است (رفیع پور، ۱۳۷۷، ص ۳۱).

افلاطون در نظریه خود، اهمیت ویژه‌ای را برای تعلیم و تربیت جسمی و روحی در تحکیم و تثبیت یک نظام سیاسی قایل شد و کم توجهی به این مسأله را زمینه ساز بروز آشوب و ناامنی در مدینه فاضله دانست. (افلاطون، ۱۳۶۸، ص ۲۱۹) وی معتقد بود که مدینه فاضله در اثر عدم تعلیم و تربیت صحیح به حکومت «تیمارشی» تبدیل خواهد شد و در صورت فزونی یافتن جاه‌طلبی در این نوع حکومت، حکومتی دیگر به نام «الیگارشسی» جایگزین آن می‌شود. روی آوردن به سمت ثروت و توجه بیش از حد به آن نیز زمینه را برای حکومت «دموکراسی» فراهم خواهد ساخت و این نوع حکومت نیز که آزادی در آن به حد افراط کشیده می‌شود، جای خود را به حکومت‌های «استبدادی» خواهد داد. (افلاطون، ۱۳۶۸، ص ۴۵۳)

پس از افلاطون باید از نظریه ارسطو در زمینه انقلاب یاد کرد. او در رساله سیاست خود، که کتاب پنجم آن اختصاص به بحث انقلاب یافته، نظریه خود را مطرح ساخته است. «او اهداف انقلاب را در تغییر تمام یا جزئی از وضع موجود و نیز رفع نابرابری خلاصه می‌کند.» (ارسطو، ۱۳۶۴، ص ۲۰۳) و سپس با ذکر علل عمومی انقلاب، یعنی (علت‌های مادی، فاعلی و غایی) و نیز علل خصوصی انقلاب، که ویژه رژیم‌های خاص است، به تحلیل این حرکت اجتماعی می‌پردازد. (ارسطو، ۱۳۶۴، ص ۲۰۵) ذکر این نکته نیز اهمیت دارد که در آثار حکمای یونان باستان، واژه «انقلاب»، با مفهوم اصطلاحی کنونی آن، کاملاً به یک معنا نیست و تفاوت‌هایی در این زمینه وجود دارد و به همین خاطر بسیاری از کتب، که به بررسی بیان نظریات انقلاب پرداخته‌اند، این نظریات را ضمن نظریات انقلاب مطرح نساخته‌اند.

کارل مارکس، مباحث پیرامون انقلاب را در چندین حوزه پی‌گرفته است؛ حوزه‌های فلسفه، اقتصاد، سیاست و جامعه‌شناسی مورد مطالعه و تحقیق مارکس بوده‌اند؛ اما وی قوی‌ترین و مهم‌ترین مباحث خود را در مطالعات مربوط به جامعه ارائه داده است. وی روابط تولید را محور بحث خود قرار داده و معتقد است که شیوه تولید نیز تحت تأثیر طبقات جامعه است؛ به عبارت دیگر، روابط تولید زیربنای هر جامعه و روابط سیاسی و اجتماعی، روبنا محسوب می‌شود.

مارکسیست‌ها معتقدند که مارکسیسم علم انقلاب است و در عالم، هیچ نوع جهان‌بین دیگری را نمی‌توان یافت که به انسان علم انقلاب کردن و طریقه ایجاد تحول در جامعه را بیاموزد. مارکسیست‌ها در مباحث خود جایگاه خاصی برای منطق دیالکتیک قایلند. بر

اساس این قانون، هر پدیده‌ای که در عالم محقق می‌شود، ضد خود را در درون خود به وجود می‌آورد. به باور آنها، این قانون علاوه بر طبیعت، در فکر انسان‌ها نیز حکم فرماست. به این ترتیب که ابتدا در مغز انسان، فکری پدیدار می‌شود. این فکر، در درون خود، ضد خود را به وجود می‌آورد و پس از ترکیب این دو، فکر کامل‌تری به وجود می‌آید. در جامعه نیز همین گونه است، در ابتدا جامعه، شکلی پیدا می‌کند که در درون خود ضد خود را به وجود می‌آورد و این ضد، به مرور رشد کرده، از طریق ترکیب با تنز، به صورت سنتز در می‌آید.

بر اساس این دیدگاه، انسان در ابتدا به صورت یک جامعه بدوی زندگی می‌کرده است. در آن زمان، که انسان در جنگل‌ها می‌زیست، عده‌ای با هم در کنار یکدیگر کار می‌کردند و نتیجه کار خود را نیز با هم مورد استفاده قرار می‌دادند. این جامعه اشتراکی بدوی، که «کمون اولیه» نامیده می‌شود، ضد خود را در درون خود به وجود آورد و منجر به پیدایش جامعه برده داری شد. در این گونه جوامع، آنانی که قوی‌تر از دیگران بودند، افراد ضعیف را به نوکری خود درآوردند. این جوامع نیز به مرور ایام، تکامل یافت و جامعه فئودالیسم یا جامعه ارباب و رعیتی به وجود آمد. باز هم جامعه مذکور، ضد خود را در درون خود به وجود آورد و به جامعه سرمایه داری منتهی گردید. جامعه سرمایه داری نیز در درون خود، ضد خود را به وجود آورد و جامعه کمونیستی را سامان داد. این فرآیند، یک مسیر اجتناب ناپذیر در طول تاریخ است و با پیدایش مراحل نخستین، ایجاد جوامع کمونیستی قطعی خواهد بود.

ماتریالیست‌ها در توضیح این روند اظهار می‌دارند که در جامعه سرمایه‌داری، سرمایه‌داران ناگزیرند که برای استفاده از سرمایه خود، دیگران را به عنوان کارگر استخدام کنند. با افزایش سرمایه‌ها، کارگرها نیز به تدریج افزایش می‌یابند. سپس این کارگر ضد سرمایه‌دار، در درون آن جامعه سرمایه‌داری رشد می‌کند و به تدریج، سرمایه‌دار را کنار می‌زند و خود، مالک سرمایه می‌شود. در این مرحله آنان به صورت اشتراکی زندگی می‌کنند و مالکیت، به کلی برداشته می‌شود و جامعه به کمون نهایی - که همان اشتراک عمومی است - نایل می‌آید. (کوهن، ۱۳۹۱، ص ۱۰۹-۱۱۶).

در مقابل نظریه مارکسیست‌ها، نظریه دورکیم قرار دارد. مارکس بر تضاد اساسی جامعه تأکید داشت و حال آن که کارکرد گرایان به تبعیت از دورکیم، تعادل و رضایت را چهره اساسی جوامع می‌پندارند.

دورکیم معتقد بود که در جوامع ابتدایی و اولیه، روابط میان افراد بر اساس "همبستگی مکانیکی" است؛ ولی تقسیم کار اجتماعی منجر به ایجاد تمایزی خواهد شد که افراد را به سمت "همبستگی ارگانیکی" سوق خواهد داد. در جوامعی که هنوز تقسیم کار به حد بالای خود نرسیده باشد، همچنان همبستگی حفظ خواهد شد. اما اگر تقسیم کار تشدید شود، گسست اجتماعی نیز شدت خواهد گرفت و همین امر سبب "کجروی اجتماعی (آنومی)" خواهد شد. دورکیم معتقد بود که جامعه دارای نظم اخلاقی است که از درون خود آن می‌جوشد و همین امر جامعه را به سمت یکپارچگی و همبستگی سوق خواهد داد (آرون، ۱۳۷۲، ص ۳۴۸-۳۴۵).

بر خلاف مارکس که انقلاب را امری اجتناب ناپذیر می‌پنداشت، کارکرد گرایانی همچون دورکیم، انقلاب را امری استثنایی می‌دانند که در خلاف روند عادی جامعه به وقوع می‌پیوندد.

جانسون معتقد بود، ناهماهنگی میان ارزش‌ها و محیط، زمینه را برای انقلاب فراهم می‌سازد. «او چهار عامل را منشأ ناهنجاری و عدم تعادل می‌داند. الف- منابع بیرونی تغییر در ارزش‌ها (مانند ورود یک ایدئولوژی بیگانه)، ب- منابع درونی تغییر در ارزش‌ها (مثل بدعت‌گذاری رهبران)، ج- منابع درونی تغییر در محیط (مانند ازدیاد جمعیت)، د- منابع بیرونی تغییر در محیط (مانند تهاجم فرهنگی). ورود این عوامل به درون جامعه، منجر به کارکرد نامناسب چند جانبه خواهد شد. برای برخورد با این عوامل، نخبگان می‌توانند دو راه را در پیش گیرند:

۱. آنان خود را با شرایط موجود وفق دهند و به عنوان نمونه، ایدئولوژی وارداتی یا تهاجم فرهنگی را بپذیرند. که بی‌تردید این امر سبب کاهش اعتبار آنان خواهد شد.
۲. نخبگان در برابر این فشارها مقاومت نمایند که در این صورت، باید از ابزار مناسب برای پیروزی خود بهره‌برند. در غیر این صورت قدرت آنان با رکود مواجه خواهند شد و در نتیجه مشروعیت نظام نیز زیر سؤال خواهد رفت. بنابراین، تورم قدرت و از دست دادن اقتدار، زمینه را برای انقلاب فراهم خواهد ساخت.» (جانسون، ۱۳۶۳، ص ۳۱)

در ارزیابی نظریه مذکور باید گفت که اولاً اجتناب پذیر بودن انقلاب، که اساس نظریه این دسته از اندیشمندان را تشکیل می‌دهد، با دیگر بخش‌های این نظریه همخوانی ندارد؛ چرا که در بخشی دیگر از این نظریه بر ضروری بودن انقلاب و اجتناب ناپذیر بودن آن در صورت فراهم بودن شرایط تاکید شده است. ثانیاً برخلاف نظریه جانسون، روند همواره

بدین گونه که او پیش بینی کرده، پیش نخواهد رفت؛ بلکه انعطاف پذیری نخبگان حکومتی می تواند گاه ثبات و گاه بی ثباتی و تشدید روند انقلاب را در پی داشته باشد. علاوه بر این، وی برای خصوصیات فردی رهبر انقلاب، نقش چندانی قایل نیست و حال آن که این نقش را نمی توان در نظریه پردازی های انقلاب، نادیده گرفت.

هانا آرنه و ویلیام کورن هازر، دو شخصیتی هستند که در تحلیل فرایند انقلابها نظریه جامعه توده وار و کثرت گرا را پی گرفتند. براساس این نظریه، توده مردم از مباحث سیاسی بی اطلاعند، از همین رو زمینه پیوستن آنان به گروه های مختلف آشوبگر وجود دارد. در نظریه جامعه توده وار، یا از موقعیت نخبگان حکومتی کاسته می شود و آنان آلت دست مردم می شوند و یا توده مردم از هویت خود تهی شده، آلت دست نخبگان می گردند. از این رو، در راستای منافع برخی از نخبگان، به آسانی، اعتصابات را شکل می دهند و یا اعتراضاتی را به راه می اندازند.

یکی از مفاهیمی که در این نظریه از جایگاه خاصی برخوردار است، بسیج اجتماعی است. (آرنه، ۱۳۶۶، ص ۴۲-۴۳) این نظریه پردازان، بر این باورند که انقلاب در جوامعی رخ می دهد که ویژگی های ذیل را داشته باشند: وجود حکومتی که توانایی اجبار و کنترل تسلیحات را در دست دارد، منافع حکومت، گروه های معارض و نیز منابع مادی (نظیر تسلیحات) و معنوی (نظیر وفاداری). از جمله انتقاداتی که بر این نظریه وارد شده آن است که این نظریه بر اساس یک رخداد تاریخی شکل گرفته و نمی توان آن را در عرصه های دیگر به اثبات رساند؛ علاوه بر این که اثبات این مطلب که متلاشی شدن پیوندهای گروهی یا طبقاتی باعث رشد انقلابی توده ای می شود، بسیار دشوار است. (کوهن، ۱۳۹۱، ص ۲۳۵-۲۳۸)

۳. دگرگونی های اجتماعی از دیدگاه حضرت علی (ع)

بنابر آنچه که به اجمال در مورد نظریه های انقلاب گفته شد، در این بخش می کوشیم با تاملی در عبارات مولای متقیان (ع) در نهج البلاغه، به تبیین دگرگونی های اجتماعی و دلایل آنها پردازیم. این موضوع از این جهت حائز اهمیت است که ایشان به عنوان شخصیتی بی مثال که علاوه بر جنبه های عالی انسانی، دارای عصمت و ارتباط با عالم الهی نیز بودند، برای مدتی زمامداری جامعه اسلامی را بر عهده داشتند و دگرگونی های اجتماعی و عوامل و پیامدهای آن یکی از مهمترین دغدغه های ایشان را تشکیل می داد. نکته پر اهمیت دیگر، ویژگی ها و شرایط اجتماعی جامعه تحت حکومت امیرالمومنین (ع) است. جامعه ای که

تغییرات و فراز و نشیب‌های فراوانی را پشت سر گذاشته و به شهادت تاریخ پس از پایان حکومت امام (ع) نیز تحولات فراوانی را به خود دیده است. تحولاتی که علل و عوامل آن جا به جا مورد اشاره امام علی (ع) قرار گرفته بودند. عوامل مورد اشاره حضرت علی (ع) اختصاص به جامعه و مخاطبان ایشان نداشته و در صورت تکرار در جوامع دیگر نتایج مشابهی به بار خواهد آورد.

بر اساس مطالب کتاب شریف نهج البلاغه تحولات اجتماعی از نگاه امیر المومنین (ع) را می‌توان در دو قالب کلی تحولات الهی و تحولات حیوانی جای داد. دسته اول موجب اعتلا و کمال جامعه و گروه دوم نیز باعث انحطاط و سقوط آن خواهد شد. استاد مطهری نیز با الهام از این تقسیم‌بندی، انقلاب را منحصر به انقلاب سیاسی و اجتماعی نمی‌داند، بلکه این مفهوم را در حوزه فردی نیز جاری دانسته و معتقد است: «انقلاب یا فردی است یا اجتماعی. یعنی یا فرد انقلاب می‌کند و یا جامعه. انقلاب فردی یا حیوانی است و یا انسانی.» (مطهری، ۱۳۶۷، ص ۱۴۳) ایشان انقلاب را به دو نوع الهی و غیر الهی تقسیم می‌کند و از «انقلاب تکامل» سخن می‌گوید. وی انقلاب غیر الهی در عرصه فردی و اجتماعی را «عصیان» می‌داند، نه انقلاب. (مطهری، ۱۳۶۷، ص ۱۴۴)

در بررسی نهج البلاغه، در زمینه مسائل اجتماعی، بیشتر با جنبه عصیان‌گری مردم و حاکمان غیر الهی روبه‌رو هستیم تا مفهوم انقلاب (از نوع الهی). بزرگترین انقلابی که از آن در نهج البلاغه یاد می‌شود، انقلاب بزرگ پیامبر رحمت، حضرت محمد (ص) است. از دیگر نمونه‌های انقلاب‌های الهی، انقلاب خود حضرت علی (ع) است، علیه کسانی که در دین بدعت نهاده و اسلام را از شکل واقعی و اصیل خویش خارج نموده و از اسلام ناب محمدی فرسنگها دور افتادند. غیر از این دو انقلاب، در باقی خطبه‌های نهج البلاغه، به سایر دگرگونی‌های اجتماعی، همچون کودتاها، شورش‌ها و فتنه‌ها (عصیان) اشاره شده است.

در زمینه انقلاب بزرگ حضرت رسول اکرم (ص) می‌توان به این خطبه اشاره کرد:

قرارگاه او بهترین قرارگاهها است و خاستگاه او شریفترین خاستگاهها، در معادن کرامت و مهدهای پاکی و پاکدامنی. دل‌های نیکوکاران بدو گرایید و چشمها به سوی او گردید. خداوند با بعثت او کینه‌ها را مدفون ساخت و آتش خصومتها را خاموش نمود. میان یاران را بدو الفت داد و میان خویشاوندان جدایی افکند. فروستان را عزیز کرد،

و عزیزان را فرودست، و حقایق را گاه به سخن آشکار نمود و گاه به خاموشی.
(دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۹۵)

پس از رحلت پیامبر اسلام (ص)، تکبر و تفاخر، صفاتی که در زمان جاهلیت بسیار پررنگ و ریشه دار بود و با بعثت نبی مکرم اسلام (ص)، رو به خاموشی گذارده بود، بار دیگر سر بر آورد و دلیلی شد تا حق از جایگاه خویش بیرون رانده شده و نهال نازک اسلام گرفتار تندباد فتنه‌ها و حوادث شود. از دیدگاه حضرت علی (ع) ویژگی‌های اخلاقی و روحی مردمی که دست به عصیان و انقلاب (غیر الهی) می‌زنند به شرح زیر است:

۱. تفاخر کردن به نژاد و تبار

به راه تفاخر به نژاد و تبار مروید و دیهیم مباحات به مال و جاه را از سر فرو
نهدید (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۵)

۲. نفوذ کردن شیطان در دل‌هایشان

پس، ای بندگان خدا بترسید از این که دشمن خدا شیطان شما را به بیماری خود [تکبر و خودپسندی] دچار گرداند و به ندای خود شما را از جای برانگیزد و سواران و پیادگان خود را به سر شما آورد. به جان خودم سوگند که او تیر تهدید در کمان رانده و کمانش را سخت کشیده است و از جایی نزدیک بر شما تیر می‌بارد. و گفت: «ای پروردگار من چون مرا نومید کردی. در روی زمین بدیها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم»، «با این سخن تیر به تاریکی می‌افکند، تیری که هرگز به هدف نمی‌رسید. ولی جماعتی از زادگان حمیت و قومی از متعصبان و سوارکاران میدان تکبر و جهالت سخنش را محقق ساختند. تا آن گاه که آن سرکش و طاغی از میان شما برپای خاست و مطیع فرمان وی شد. شما در او طمع بستید و در طمع خود پای فشردید تا آن وسوسه‌ها که در دل داشتید، آشکار گردید و استیلائی او بر شما نیرو گرفت و لشکرهای خود بر سر شما کشید، و در مغاک خواری و مذلتان افکندند، و در ورطه هلاکتان سرنگون ساختند و با تنی مجروح پایمالتان نمودند... (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۱۹۲)

راه‌هایی نفوذ شیطان شامل موارد زیر می‌شود

۱. جلوه دادن گناهان در چشم مردم و بی‌مقدار کردن زشتی گناهان در نظرها

... شیطان یاران خود را گمراه کند و هلاک نماید و وعده دهد و آرزومند سازد و کارهای گناه‌آلود را در چشمها بیاراید و گناهان بزرگ را بی‌مقدار و کم‌بها جلوه دهد، تا

اندک اندک، دوستان خود را به دام کشد. و در بند خود به گروگان بر بندد. آن گاه هر چه را که به فریب آراسته، انکار کند و آنچه را بی مقدار و کم بها وانموده، بزرگ انگارد و از آنچه ایمنی داده بر حذر دارد. (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۸۲).

۲. احساس تفاخر و خودبزرگ بینی در میان انسانها

حذر کنید از بزرگی فروختن به سبب حمیت و تفاخر کردن به روش اهل جاهلیت. که حمیت زادگاه دشمنیهاست و جایگاه افسون دمیدن شیطان. شیطان با افسونهای خود امتهای پیشین و مردمان روزگاران دیرین را فریب داد، تا آن گاه که در ظلمات جهالت او و مغاکهای ضلالت او سرنگون گشتند....

۳. برافروختن آتش عصبیت و کینه‌های جاهلی

آتش عصبیت و کینه‌های جاهلی را که در اعماق دلتان کمین گرفته است، خاموش سازید که این حمیت برای مسلمانان از خطرهای شیطان است و از خودکامگیها و تباہکاریها و وسوسه‌های اوست. (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۱۹۲)

۴. به هم آمیخته کردن حق و باطل در جامعه

اگر باطل با حق نمی آمیخت بر جویندگان حق پنهان نمی ماند و اگر حق به باطل پوشیده نمی گشت، زبان معاندان از طعن بریده می شد. ولی همواره پاره‌ای از حق و پاره‌ای از باطل درهم می آمیزند. در چنین حالی، شیطان بر دوستان خود مستولی می شود. تنها کسانی رهایی می یابند که الطاف الهی شامل حالشان شده باشد. (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۵۰)

۵. بدخواهی و ستمکار کردن مردم نسبت به هم

خدا را، بترسید از تبهکاری در این جهان و کیفر ستمگری در آن جهان، و از سرانجام بد خودخواهی و خودپسندی که دام بزرگ ابلیس است... (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۱۹۲)

۶. ایجاد نفاق و فتنه در بین مردم

شیطان راه خود را برایتان هموار نموده، می خواهد گره رشته ایمانتان بگلسد و به جای اتحاد کارتان را به تفرقه کشد و فتنه و فساد برانگیزاند. از وسوسه‌ها و افسونهایش اعراض کنید. (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۱۲۰)

دورکیم، نفاق و فتنه در بین مردم را محصول قواعد و هنجارهای غیر عادلانه حاکم بر جامعه یا وجود وضعیت آنومی در جوامع می داند. آنومی به معنای فقدان همبستگی در یک

جامعه است که موجب کشمکش اجتماعی و سرگردانی فردی و منازعه برای قدرت و ثروت می شود. وقتی نیروهای گسستگی بر عوامل همبستگی چیره شوند و پیدایش وجدان مشترک به کندی صورت گیرد، رفتار اجتماعی ناشی از وضعیت آنومی افزایش می یابد و کشاکش و ستیز اجتماعی رخ می نمایاند. (بشیریه، ۱۳۷۴، ص ۵۰-۴۸)

هشدار حضرت علی(ع) در خطبه قاصعه به اجتناب از تفرق و تشتت از همین آسیب اجتماعی حکایت دارد. ایشان پس از بیان این که تاریخ به عنوان یک منبع شناخت تجربی از ضابطه و قانون برخوردار است، قوانین حاکم بر آن را ثابت و قابل تطبیق بر موارد مشابه می داند و رمز تداوم عزت و عظمت جامعه و حکومت را در رابطه مستقیم با رعایت دقیق این قوانین می داند و می فرماید: «فالزموا کل امر لزمتم العزة به شانهم ... من الاجتناب للفرقه و اللزوم للالفه؛ لازمه عزت و سربلندی یک جامعه و حفظ شؤون اجتماعی یک ملت، دوری از تفرقه و گسستگی و اهتمام به اتحاد و همبستگی است.» (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۱۹۲) حضرت در جایی دیگر از این خطبه می فرماید: آنچه ستون فقرات یک ملت و یک جامعه را خرد می کند و قدرت و توانش را از بین می برد، تفرقه، پشت کردن به یکدیگر و عدم یاری همدیگر است: «واجتنوا کل امر کسر فقرتهم او هن منتهم من تضاعن القلوب و تشاحن الصدور و تدابر النفوس و تخاذل الایدی.» (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۱۹۲)

معمولا کشاکش های سیاسی نوعی رفتار جمعی هستند که در شرایط فقدان همبستگی و وجدان جمعی پدید می آیند و جامعه را از توسعه در ابعاد گوناگون باز می دارند. امام علیه السلام می فرماید:

حفظ همبستگی و اتحاد در راه حق، هر چند ناخوشایند شما باشد، از اختلاف کلمه و جدایی طلبی در مسیر باطل، که مورد پسند واقع گردد، بهتر است و به طور قطع خداوند در گذشته و آینده جهان هیچ ملتی را با تفرقه و گسستگی به سعادت و رفاه نرسانده و نخواهد رساند^۱ (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۱۷۶).

در تبیین بیشتر این آسیب اجتماعی، امام در خطبه ۲۵ نهج البلاغه تصریح می کند که قانون مذکور چنان عام و قطعی است که حق با تفرقه و گسستگی شکست می خورد و باطل با اتحاد و همبستگی به پیروزی می رسد: «والله لاظن ان هولاء القوم سیدالون منکم باجماعهم علی باطلهم و تفرقکم عن حقکم؛ به خدا سوگند: گمان می کنم به زودی آنان (ارتش معاویه) بر شما چیره شوند، چرا که در باطل خود اتحاد و همبستگی دارند و شما در حق دچار تفرقه و اختلاف هستید.» (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۲۵)

آنچه در این سخنان امام جالب توجه می نماید این است که امام پیروزی و رفاه و سعادت را در داشتن ارتش قوی یا اقتصاد غنی و امثال آن نمی داند و همچنین عامل شکست و ناکامی جوامع و حکومت ها را ضعف سیاسی یا فرهنگی و اقتصادی معرفی نمی کند، بلکه در یک جمله، علت پیروزی و موفقیت را «همبستگی» و راز شکست را «گسستگی» ذکر می کند. بدیهی است که امام نمی خواهد نقش قدرت نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را در پیروزی و تداوم حیات یا شکست جوامع و نظام های سیاسی نادیده بگیرد، بلکه مقصود، بیان نقش بنیادی و اصیل «اتحاد» و «اختلاف» در تداوم و شکست به عنوان اصلی کلی و سنت لایتغیر الهی است.^۲

۴. تجمل گرایی حاکمان

تجمل گرایی شکاف و فاصله میان رهبران و مردم را افزایش می دهد و به تدریج یک حاکمیت الیگارشسی را بر جامعه مستولی می سازد که نه تنها به منافع ملی و حقوق مردم نمی اندیشد، بلکه همواره در صدد تامین منافع شخصی و گروهی خود است. ابن خلدون، تجمل گرایی و غرق شدن در اسراف و تبذیر را خطرناک ترین عامل برای فروپاشی یک نظام سیاسی می داند که زمینه را برای ظهور یک عصبیت (حاکمیت) جدید و کنار رفتن حاکمیت سابق فراهم می آورد. (بشیریه، ۱۳۷۴، ص ۱۰۸)

حضرت علی(ع) نیز حدود چهارده قرن قبل و پیش از همه، این آسیب خطرناک را گوشزد کرده است. هنگامی که به امام خبر دادند شریح بن حارث (قاضی امام) خانه‌ای به هشتاد دینار خریده، او را احضار کرد و پس از نگاهی خشم آلود به وی فرمود: «این کار، تو را از عزت و قناعت خارج کرده و به خواری و دنیاپرستی کشانده و در محله نابودشوندگان و کوچه هلاک شدگان قرار داده است.» امام در ادامه می فرماید:

این خانه (اقدام) به چهار جهت منتهی می گردد: یک سوی آن آفت ها و بلاها، سوی دوم مصیبت ها، سوی سوم هوا و هوس های سست کننده و سوی چهارم شیطان گمراه کننده قرار دارد و در خانه به روی شیطان گشوده است (دشتی، ۱۳۷۷، نامه ۳).

ایشان در برخورد با عثمان بن حنیف، فرماندار بصره، که در میهمانی تجملاتی اشرف بصره حاضر شده بود فرمود:

ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره تو را به میهمانی خویش فرا خوانده و تو به سرعت به سوی آن شتافتی تا خوردنی های رنگارنگ برای تو آوردند و کاسه های پر از غذا پی در پی جلو تو نهادند. گمان نمی کردم میهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان با ستم محروم شده و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده اند. اندیشه کن در کجایی؟ و بر سر کدام سفره تناول می کنی؟ آگاه باش که هر پیرو را امامی است که از او پیروی کند و امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است. سوگند به خدا، من از دنیای شما طلا و نقره ای نیندوخته و از غنیمت های آن چیزی ذخیره نکرده ام. بر دو جامه کهنه ام جامه ای نیفزودم و از زمین دنیا یک وجب در اختیار نگرفتم (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۴۵).

همچنین وقتی که امام پس از جنگ بصره بر یکی از یاران خود به نام علاء بن زیاد وارد می شود و خانه بسیار بزرگ و مجلل او را می بیند، با تعجب فراوان از او می پرسد که تو با این خانه بزرگ در دنیا چه می کنی؟ و می فرماید:

خداوند بر پیشوایان حق و عدل واجب کرده که خود را با مردم ناتوان و بی بضاعت همسو کنند تا فقر و نداری، انسان تنگدست را به اعتراض و طغیان نکشاند و نظام سیاسی را با بی ثباتی رو به رو نسازد (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۲۰۹).

بنابراین زندگی مادی و شخصی رهبران و مدیران باید به دور از تجمل و همانند زندگی مردم ضعیف باشد. در این صورت بینش صحیح و واقع گرایانه ای از جامعه پیدا کرده و تصمیمات و سیاست هایی اتخاذ می کنند که بتوانند رفاه اقتصادی نسبی را در جامعه ایجاد کنند. حتی در صورت عدم امکان تامین رفاه برای مردم، صرف این رفتار، تحمل فقر و مشکلات را برای مردم آسان می سازد و از آثار منفی روانی و فرهنگی جلوگیری کرده و مشروعیت نظام را حفظ می کند. (علیخانی، ۱۳۷۷، ص ۴۱).

۵. فساد سیاسی حکومت

فساد سیاسی، استبداد و خودکامگی از دیگر عوامل زمینه ساز بحران، شورش و انقلاب است. امام علی (ع) در این باره می فرماید:

من اکنون، به گونه ای مجمل و مختصر، سیره او (خلیفه سوم) را در حکومت، برای شما بیان می کنم: او به استبداد و خودکامگی فرمان می راند و استبداد و خودکامگی اش

سبب تباهی کارها شد... خدای تعالی را حکمی است که واقع خواهد شد، ... در حق آنکه استبداد می‌ورزید. (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۳۰)

ایشان همچنین در نامه‌ای به فرماندهان ارتش یادآور می‌شود که فلسفه سقوط حکومت‌های پیشین این بود که در آنها، مردم به آسانی قادر به استیفای حقوق خویش نبودند و حقوق حقه آنان را حکام زیر پا می‌گذاشتند و با این سیاست سوء، مردم به راه باطل و انحراف از مسیر صحیح سوق داده می‌شدند: «فانما اهلک من کان قبلکم انهم منعوا الناس الحق ... و اخذوهم بالباطل.» (دشتی، ۱۳۷۷، نامه ۷۹)

۶. فقر و محرومیت اجتماعی

فقر نیز بلا و آفتی است که بر عقیده و ایمان، اخلاق و رفتار، فکر و اندیشه فرد و خانواده و اجتماع تاثیر می‌گذارد و مسیر حرکت جامعه را از اعتدال خارج می‌کند. «انسان فقیر به دلیل فقر و محرومیت - به خصوص اگر در کنار او ثروت‌های زیاد انباشته شده باشد - به عدالت الهی شک می‌کند و به تدریج پایه‌های اعتقادی و اخلاقی او سست می‌شود. (من لامعاش له لا معاد له)» (امام جمعه زاده، ۱۳۸۶، ص ۲۰) صوفی مصری (ذوالنون) می‌گوید: کافرترین مردم فقیری است که صبر او لبریز شده باشد. (القرضاوی، ۱۳۶۳، ص ۱۸) جای تعجب نیست که پیامبر اکرم (ص) بفرماید: «کاد الفقر ان یکون کفرا»، و از شر فقر به خداوند پناه ببرد: «اللهم انی اعوذبک من الفقر و القلة» (پاینده، ۱۳۸۷، حدیث ۵۱۲).

بسیاری از بحران‌های اجتماعی، مفسد و ناامنی‌ها، محصول فقری است که نهان یا آشکار در جوامع وجود دارد. در حکمت ۳۱۹ آمده است: «فقر به دین انسان زیان و نقصان می‌رساند، عقل و خرد آدمی را سرگردان می‌سازد و باعث کینه و دشمنی می‌شود.» (دشتی، ۱۳۷۷، حکمت ۳۱۹). وقتی که دین و ایمان و کمالات معنوی در انسان افول کرد، اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی در او کمرنگ می‌شود و انحراف، کج روی و کج اندیشی در او راه می‌یابد. با عقلی مدهوش و سرگردان چگونه می‌توان مسائل و مشکلات فردی و اجتماعی را حل و راه‌های رشد و پیشرفت را طی کرد.

بسیاری از نظریه‌های جامعه‌شناسی سیاسی، در تحلیل بی‌ثباتی و تزلزل نظام‌های سیاسی به سازمان اقتصادی جامعه نظر دارند و منازعات سیاسی را ناشی از اختلاف طبقاتی و شکاف عمیق میان توانگران و تهیدستان می‌دانند. ارسطو یکی از خطرهای تهدید کننده پایداری نظام‌های سیاسی را افزایش نامتناسب فقرا با توانگران می‌داند که به تجزیه کامل

دولت به دو قطب توانگران و تهی‌دستان می‌انجامد. آن‌گاه با کشمکش طبقاتی میان این دو، نظام سیاسی با بی‌ثباتی مواجه می‌شود و از پیمودن مسیر توسعه باز می‌ماند. (بشیریه، پیشین، ص ۲۵) برخی نظریه‌پردازان انقلاب نیز بحران‌های اقتصادی و قیمت‌ها و مالیات‌های فزاینده را از علل انقلاب می‌دانند. آنچه مسلم است شرایط نامساعد اقتصادی زمینه تغییر سریع در وفاداری مردم به حکومت را فراهم می‌آورد و به نارضایتی عمومی یا نارضایتی بخش‌های عمده‌ای از مردم می‌انجامد. (بشیریه، پیشین، ص ۱۰۲) پژوهش‌ها نشان می‌دهد که در بعضی کشورها، منازعات سیاسی در شرایط نامناسب اقتصادی افزایش می‌یابد. (اسملسر، ۱۹۷۱، ص ۲۴۹) همچنین برخی از اندیشمندان سیاسی، مانند لیپست، معتقدند که شرط لازم و اساسی وجود یک نظام مردم‌سالار و دارای پایگاه اجتماعی مستحکم، وجود اقتصادی شکوفاست؛ اقتصادی که در آن اکثر قریب به اتفاق جامعه از رفاه نسبی برخوردار و معتقد باشند که اقتصاد اساساً با ثبات است؛ به عبارت دیگر، او بر این باور است که نه فقط بهبود اقتصاد شهروندان مهم است، بلکه اطمینان آنها از این که پایگاه اقتصادی‌شان را از دست نخواهند داد یا تغییرات ناگهانی اقتصادی بر آن تاثیر نخواهد گذاشت نیز دارای اهمیت است. (کیویستو، ۱۳۷۸، ص ۱۰۴)

حضرت علی (ع) نیز در سفارش به مالک اشتر، نه تنها توجه به نیازمندان و رفع نیازهای آنها را سفارش می‌کند، بلکه به وی توصیه می‌کند که راهکاری برای حل ریشه‌ای فقر از جامعه در پیش گیرد، به طوری که اگر افراد نیازمند قادر به کارند کاری مناسب به آنان واگذار شود و اگر توانایی انجام کار ندارند تحت پوشش دولت قرار گیرند تا بتوانند با اطمینان خاطر از مستمری خویش به دیگر برنامه‌های زندگی بپردازند. (علیخانی، پیشین، ص ۱۰۴)

۷. تملق‌گویی مردم از حاکمان و عدم وجود تفکر انتقادی در جامعه

تملق و چاپلوسی نیز از جمله آسیب‌هایی است که بر پیکر یک نظام سیاسی لطمه می‌زند و جامعه را به قهقرا میکشانند. در چنین جامعه‌ای عرصه بر افراد شایسته تنگ و میدان برای افراد بی‌لیاقت، منافق و چاپلوس باز می‌شود. امیرمؤمنان علی علیه السلام در چندین مورد خطر این آسیب را یادآور شده و همگان را به شدت از آن باز داشته است که در این جا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

الف) روزی حضرت در صفین سخنرانی می‌کرد. شخصی در حال سخنرانی، حضرت را ستود و درود فراوان به ایشان فرستاد. آن‌گاه امام پس از بیان این که از پست‌ترین حالات زمامداران نزد صالحان این است که گمان برند آنها دوستدار ستایشند، فرمودند: «قد کرهت ان یکون جال فی ظنکم انی احب الاطراء و استماع الثناء و لست بحمد الله کذلک؛ من خوش ندارم در خاطر شما بگذرد که من ستایش را دوست دارم و خواهان شنیدن آنم. سپاس خدای را که چنین نبودم.» و در ادامه امام می‌فرماید: «فلاتثنوا علی بجمیل ثناء، لاجراچی نفسی الی الله و الیکم من التقیة فی حقوق لم افرغ من ادائها و فرائض لابد من امضائها؛ من از شما می‌خواهم که مرا با سخنان زیبای خود مستایید تا از عهده وظایفی که نسبت به خدا و شما دارم برآیم و حقوقی را که مانده است بپردازم و واجباتی که بر عهده من است و باید انجام گیرد را ادا کنم. با من آنگونه که با پادشاهان سرکش سخن می‌گویید حرف نزنید و با ظاهر سازی (تملق و چاپلوسی) با من رفتار نکنید.» (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۲۱۶) می‌بینیم که ایشان، تملق و چاپلوسی را مانع انجام صحیح وظایف رهبران و مدیران جامعه می‌دانند، چرا که آنان به خود مغرور می‌شوند و غرور و خودبینی مانع پرداختن صحیح به امور مردم و جامعه خواهد شد.

ب) امام در بیان اصول روابط اجتماعی رهبران و مدیران جامعه در نامه مالک اشتر می‌فرماید: «و الصق باهل الورع و الصدق، ثم رضهم علی الایطروک فان کثرة الاطراء تحدث الزهو و تدنی من الغرة؛ تا می‌توانی به پرهیزکاران و راستگویان بپیوند و آنان را چنان پرورش ده که تو را فراوان نستایند که ستایش بی‌اندازه خود پسندی می‌آورد و انسان را به سرکشی وادارند.» (دشتی، ۱۳۷۷، نامه ۵۳)

ج) امام در حکمت ۳۴۷ می‌فرماید: «الثناء باکثر من الاستحقاق ملق؛ ستودن بیش از آنچه سزاوار است، نوعی تملق و چاپلوسی محسوب می‌شود.» (دشتی، ۱۳۷۷، حکمت ۳۴۷) همچنین حضرت در خطبه ۲۱۶ نه فقط مردم را از مدح و ستایش رهبران و مدیران جامعه باز می‌دارد، بلکه آنان را ترغیب می‌کند که به جای مدح و ستایش، انتقاد کنند و آنچه را حق می‌بینند آزادانه مطرح سازند و مسائلی که برای اصلاح امور به نظر آنان می‌رسد گوشزد کنند تا در حکمرانی خطایی رخ ندهد. (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۲۱۶). افراد چاپلوس و تملق‌گو واقعیت‌ها را از دید رهبران مستور می‌دارند و باعث تلبیس حق و باطل می‌شوند. علاوه بر نهج البلاغه، در قرآن مجید نیز اینگونه افراد مورد لعن و نفرین خدا و مردم قرار

گرفته‌اند: «ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بینا للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون» (بقره، آیه ۱۵۹).

۸. فدا کردن حق به پای مصلحت

اگر حاکمی دین را برای حکومت بخواهد، هر جا دین و ریاست در تعارض قرار گیرند، دین و حق را قربانی می‌کند؛ اما اگر ریاست و حکومت برای دین باشد، هنگام تعارض، آنچه فدا می‌شود ریاست و حکومت است؛ چنان که حضرت علی (ع) بعد از رحلت رسول خدا (ص) و غضب مقام خلافت از سوی دیگران، با آن که جانشینی بعد از پیامبر (ص) را حق مسلم خود می‌دانست، اما چون برای دین احساس خطر کرد و به توصیه رسول خدا (ص) نمی‌خواست در امر حکومت کار به جدال و خون ریزی کشیده شود، سکوت کرد.

پیروی از اصول در هیچ شرایطی نباید فدای پیروزی های موقت سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی شود، زیرا این همان اباحه و توجیه وسیله برای رسیدن به هدف و فدا کردن حق برای مصلحت است. انحراف از اصول و حق‌مداری به خاطر مصلحت اندیشی‌های نابه‌جا و روبنایی، جز به ظلم، بی‌عدالتی و تبعیض منجر نمی‌شود که نتیجه آن در نهایت از بین رفتن مشروعیت حاکمیت و قیام مردمی خواهد بود.

در زمان خلافت امام، برخی دوستان مصلحت‌اندیش نزد امام آمدند و تقاضا کردند که حضرت نیز چون معاویه هدایا و پول‌های زیادی به اشراف بپردازد تا حمایت آنها را جلب کند. امام علیه السلام در پاسخ به آنها فرمود:

می‌گویند پیروزی و تثبیت حکومت را به قیمت تبعیض و ستمکاری به دست آورم؟ به خدا سوگند هرگز چنین کاری نخواهم کرد و عدالت را به پای سیاست و سیادت قربانی نخواهم ساخت. اگر همه این اموال عمومی از آن خودم بود و می‌خواستم میان مردم تقسیم کنم، هرگز تبعیض روا نمی‌داشتم تا چه رسد که مال، مال خداست و من امانت دار خدایم. آگاه باشید که بخشیدن مال به آنانی که استحقاق ندارند، زیاده روی و اسراف است؛ اگر چه در دنیا ممکن است مقام بخشنده آن را بالا ببرد و مردم گرمی‌اش بدارند، اما در آخرت پست و در پیشگاه خدا خوار و ذلیل خواهد بود (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۱۲۶).

همچنین ایشان در جای دیگری می‌فرماید:

من خوب می‌دانم که راه اصلاح شما چیست و چگونه می‌شود کجی‌ها و انحرافات جامعه را سامان بخشید، ولی برای چنین کاری هیچ‌گاه خود را به فساد و تباهی نمی‌کشم (و برای دنیای دیگران، آخرت خود را از بین نمی‌برم (دشتی، خطبه ۶۹).

حضرت در خطبه ۱۷۳ نیز می‌فرماید: «بدانید آنچه را برای حفظ دین از دست می‌دهید به شما زبانی نخواهد رساند و آنچه را با تباه ساختن دین به دست می‌آورید سودی به حالتان نخواهد داشت.» (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۱۷۳)

امام علیه السلام در مورد سیاست دروغین و فریبکارانه معاویه می‌فرماید:

سوگند به خدا، معاویه از من سیاست مدارتر نیست؛ او حيله گر و خیانت کار است. اگر نیرنگ و عوام فریبی ناپسند نبود، من زیرک ترین افراد بودم، ولی هر نیرنگی گناه و هر گناهی نوعی کفر و انکار است (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۲۰۰).

به این ترتیب، آن چیزی که امام را برای دست زدن به هر کاری برای حفظ قدرت و حاکمیت باز می‌دارد، اصول‌گرایی امام و پای بندی حضرت به اسلام است، چون در غیر این صورت، اساس دین آسیب می‌بیند و دین در جامعه تضعیف می‌شود. البته پر واضح است که با وجود چنین حاکمی در جامعه که دشمن تبعیض و «دهان‌ها را با لقمه‌های بزرگ بستن» است، معاندان و مخالفانی نیز در مقابل او صف آرایی کرده و دست به خرابکاری بزنند. «(ری شهری، ۱۳۵۹، ص ۱۳۵).

۹. بیگانگی سیاسی - اجتماعی مردم و دلایل آن

بیگانگی، از جمله مفاهیمی است که در تاریخ تفکر اجتماعی قدمت و سابقه طولانی دارد و ریشه‌های آن به نخستین دوره‌های تاریخ بر می‌گردد و آثار اولیه آن در بخش‌هایی از تاریخ فلسفی، مذهبی، اسطوره‌ای و ادبیات کهن مشهود است. میچل معتقد است که بیگانگی در تعریفی وسیع و عام به معنای احساس انفصال، جدایی و عدم پیوند ذهنی و عینی بین فرد و محیط پیرامون او (یعنی جامعه، انسانهای دیگر و خود) است. به نظر میچل، موضوعات بیگانگی متعدّداند: بیگانگی از خود، بیگانگی از دیگران، بیگانگی از جامعه و نهادهای وابسته همچون سیاست، خانواده مذهب و... انزوای اجتماعی یکی از مهمترین پیامدهای بی‌اعتمادی اجتماعی است. انزوای اجتماعی را می‌توان فقدان ارتباط و سست شدن پیوندهای میان افراد با یکدیگر و با جامعه دانست. (ریتزر، ۱۳۸۱، ص ۳۰) انزوای اجتماعی

افراد را از مشارکت غیررسمی و رسمی در جامعه محروم می‌کند. مبادله اجتماعی و دلبستگی اجتماعی را کاهش می‌دهد. از تبادل پایدار و دائمی افکار و احساسات از کل به فرد و از فرد به کل جلوگیری می‌کند. موجب تضعیف یا قطع روابط و مبادلات نامتقارن گرم و روابط گفتمانی می‌شود، از احساس مشارکت در روابط گرم، صمیمی و انسانی جلوگیری می‌کند. فرصتهای مناسب را برای با هم زندگی کردن، با هم کارکردن، با هم تجربه کردن و با هم بودن سلب می‌کند و روابط طولانی، پایدار و عمیق را غیر ممکن می‌سازد. (چلبی، ۱۳۸۳، ص ۱۰)

حضرت علی (ع) بارها مردم را از بی تفاوتی و نافرمانی بر حذر داشته و خطرات آن را به مردم گوشزد می‌کردند:

به مردمی گرفتار آمده‌ام، که چون فرمان می‌دهم اطاعت نمی‌کنند و چون فرا می‌خوانم پاسخ نمی‌گویند. ای بی‌ریشه‌ها چرا در یاری پروردگارتان درنگ می‌کنید آیا دینی نیست که شما را با یکدیگر متحد سازد آیا غیرت و حمیتی نیست که شما را به خشم آورد در میان شما ایستاده، بانگ برداشته، یاری می‌طلبم، ندایتان می‌دهم، مگر به فریاد رسید. دریغا، که هیچ سخنی از من نمی‌شنوید و هیچ فرمانی را به کار نمی‌بندید. سرانجام، پایان ناگوار کارها پدیدار خواهد شد.... (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۳۹)

در بررسی عواملی که موجب بیگانگی سیاسی مردم می‌شود به بیان سه مورد از دیدگاه مولای متقیان، علی (ع) می‌پردازیم:

۱.۹ رضایت به زندگی مادی و غفلت از آخرت

ملول و دلتنگم از شما. از این همه سرزنش‌هایتان به تنگ آمده‌ام. آیا به عوض زندگی آخرت به زندگی دنیا خشنود شده‌اید آیا دلت را جانشین عزت خواسته‌اید. (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۳۴).

۲.۹ فراموش کردن راه و روش و آیین پیامبر (ص)

چنان است که می‌بینم که مرغی شوم در شام بانگ می‌کند و پرجهایش را در اطراف کوفه به چپ و راست به جنبش می‌آورد. و چون اشتری مست و چموش به آن دیار روی آورد و زمین را از سرهای بریده فرش می‌کند. بلعیدن را دهان گشاده دارد. و

زمین در زیر گامهای سنگینش می‌لرزد. به هر سو و هر جا جولان کند و حمله‌اش سخت و جانسکار است. به خدا سوگند، که شما را در اطراف زمین پراکنده سازد تا از شما همان قدر باقی ماند که سیاهی سرمه بر چشم. و همواره بر این حال خواهید بود تا عرب عقل خویش بازیابد و آیینهای پیامبر، را به‌کار دارد و آثار او را پیش چشم داشته باشد و آن عهدی را که هنوز زمانی بر آن نگذشته و متمم نبوت است [یعنی امامت] رعایت کند. بدانید، که شیطان راههای خود را پیش پای شما می‌گشاید، که از پی او روید. (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۱۳۸).

۳.۹ واگذار کردن امور جامعه به افراد نالایق و ستمکار

اکنون می‌نگرید، که پیمانهای خدا شکسته می‌شود و خشمگین نمی‌گردید در حالی که، شکستن پیمانهای پدرانتان را بر نمی‌تابید و ننگ خود می‌دانید. احکام خدا را از شما می‌پرسیدند و شما پاسخ می‌دادید و در کشاکشها داوری می‌نمودید، ولی جای خود را به ستمکاران وا گذاشتید و زمام کار خود به دست آنان سپردید و کارهایی را که خدا بر شما مقرر داشته بود به آنان تسلیم کردید، در حالی که، آنان به شبهات باطل در دین عمل می‌کنند و در پی خواهشهای نفس خود می‌روند. (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۱۰۶)

همچنین بیگانگی سیاسی می‌تواند پیامدهای مختلفی از جمله احساس تنهایی، احساس عجز، یأس اجتماعی و کاهش تحمل را به دنبال داشته باشند. (چلبی، ۱۳۸۳، ص ۱۰) حضرت علی (ع) در بیان علل قیام مردم علیه عثمان و کشتن او، بی‌تحملی مردم نسبت به خطاهای او را از عوامل اساسی می‌دانند:

شما از او ناخشنود بودید و در برافکندنش بیتابی می‌کردید، این بیتابی شما هم ناستوده بود. خدای تعالی را حکمی است که واقع خواهد شد، ... در حق آنکه بیتابی و ناشکیبایی می‌نمود (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۳۰)

از دیدگاه نهج البلاغه، وقتی که جامعه‌ای در اثر عوامل بیرونی و درونی مستعد بروز هیجان‌های شدید و جاهلانه می‌شود، بستری فراخ برای عوامل زیر گسترده می‌شود: ۱- فتنه (خطبه ۵۰)، ۲- بی‌ثباتی (خطبه ۲)، ۳- گسسته شدن بندهای ایمان مردم (خطبه ۱۲۰)، ۴- از دست رفتن خیرات و برکات (خطبه ۱۷۷)، ۵- عدم استجابت دعاها (نامه ۴۷)، ۶- از دست دادن پرهیزگاری و روی گردان شدن از جهاد در راه خدا (خطبه ۲۷) ۷- گم کردن راه

هدایت (خطبه ۱۰۴)، ۸- روی کار آمدن حکومت‌های فاسد (خطبه ۱۶۵) و ۹- در نهایت تباهی و نابودی (خطبه ۹۷).

حضرت علی (ع)، آن خزانة علم بی‌پایان پروردگار، فقط به بیان و توصیف مسائل اکتفا نمی‌کنند و علاوه بر بیان همه این عوامل زمینه‌ساز فتنه‌ها و آشوب‌ها و بحران‌ها، راهکارهایی نیز در جهت دوری جستن از تبعات و خسارات این عوامل بیان می‌دارند:

۱. توبه و استغفار و پندگرفتن از اتفاق‌های رخ داده
علی (ع) در این مورد می‌فرماید:

ایزد تعالی بندگانش را که مرتکب اعمال ناشایست شوند، به کاسته شدن میوه‌هایشان و ننگه داشتن برکات از ایشان و فرو بستن خزاین خیرات به روی آنان می‌آزماید. تا توبه‌کنندگان توبه کنند و گناهکاران از گناه کردن باز ایستند و پندگیرندگان پند گیرند. و آن که اراده گناه کرده و منزجر گردد. خداوند، آمرزش خواستن را سبب فراوانی روزی و رحمت بر آفریدگان قرار داده، که فرماید: "از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او آمرزنده است. تا از آسمان برایتان پی در پی باران فرستد. و شما به اموال و فرزندان مدد کند." پس، خداوند رحمت کند کسی را که به توبه روی آورد و از خطاهای خود بخشش طلبد و بر مرگ خود پیشی گیرد و تدارک امر آخرت کند. (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۱۴۳)

به خدا سوگند، قومی که در فراخی نعمت و کامیابی بوده‌اند و نعمتشان روی به زوال نهاده، زوال نعمت را سببی جز ارتکاب گناهان نبوده است، زیرا خدا بر بندگانش ستم روا ندارد. اگر مردم هنگامی که محنت و بلایی بر آنها فرود می‌آید و نعمتهایشان زوال می‌یابد، از روی صدق و صفای نیت و شیفتگی دل به درگاه خداوندی زاری کنند، خداوند نعمت رمیده را به آنان بازمی‌گرداند و کارهای تباهشان را به صلاح می‌آورد. (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۱۷۷)

عبرت‌گیری از حوادث رخ داده

آنچه می‌گویم بر عهده من است و من خود ضامن آن هستم. آن کس که حوادث عبرت‌آموز روزگار را به چشم ببیند و از آن پند پذیرد، پرهیزگارش او را از آلوده شدن به کارهای شبهه‌ناک باز می‌دارد.... (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۱۶)

۲. وفاداری به عهد و پیمان همچون سپری محافظ از انحراف مردم

وفا همزاد راستی است. هیچ سپری نمی‌شناسم که بهتر از وفا آدمی را از گزند در امان دارد. و آنکه بداند، که پس از مرگ به کجا باز می‌گردد، هرگز راه بیوفایی نپوید. ما در زمانی زندگی می‌کنیم که بیشتر مردمش بیوفایی و غدر را گونه‌ای کیاست می‌شمرند و نادانان نیز، چنین مردمی را زیرک و کارگشا می‌خوانند. اینان چه سودی می‌برند خدایشان نابود کند... (در مقابل) مردم کار افتاده و زیرکی هستند که می‌دانند در هر کاری چه حیلت سازند، ولی امر و نهی خداوندی سد راه آنهاست. اینان با آنکه راه و رسم حیلگری را می‌دانند و بر انجام آن توانایند، گرد آن نمی‌گردند. تنها کسانی که از هیچ گناهی پروایشان نیست، همواره منتظر فرصت‌اند تا در کار مردم حیلتی به کار برند (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۴۱).

۳. اختصاص امور به اهل بیت (ع) و پرورش یافتگان مکتب ایشان

ای مردم، زمان فراز آمدن چیزهایی است که شما را وعده داده‌اند. و نزدیک است که فتنه‌ای را، که نمی‌دانید چیست، دیدار نمایید. بدانید، که از ما هر که آن را دریابد با چراغ روشنی که در دست دارد، آن تاریکیها را طی کند و پای به جای پای صالحان نهد، تا بندهایی را که بر گردن‌هاست بگشاید و اسیران را آزاد کند و جمعیت باطل را پریشان سازد و پراکندگان اهل صلاح را گرد آورد و این کارها پوشیده از مردم به انجام رساند. آنکه در پی یافتن نشان اوست، هر چه به جستجویش کوشد، از او نشانی نیابد. پس گروهی در کشاکش آن فتنه‌ها بصیرت خویش را چنان صیقل دهند که آهنگر تیغه شمشیر را. دیدگان‌شان به نور قرآن جلا گیرد و تفسیر قرآن گوشه‌ایشان را نوازش دهد و هر شامگاه و بامداد جامه‌های حکمت نوشند (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۱۵۰)

۴. رعایت حقوق متقابل زمامداران و مردم

«خداوند برای من که ولیّ امر و زمامدار شما هستم، بر شما حقی مقرر داشته و همان گونه که مرا بر شما حقی است، شما را نیز بر من حقی است... آنسان، که کسی را بر دیگری حقی است آن دیگر را نیز بر او حقی خواهد بود... بزرگترین حقی که خداوند تعالی از آن حقوق واجب گردانیده، حق والی است بر رعیت و حق رعیت است بر والی. این فریضه‌ای است که خدا ادای آن را بر هر یک از دو طرف مقرر داشته و آن را سبب الفت میان ایشان و عزت و ارجمندی دین ایشان قرار داده است. پس رعیت صلاح نپذیرد مگر آنکه والیان صلاح پذیرند و والیان به صلاح نیایند، مگر به راستی و درستی رعیت. زمانی که رعیت حق خود را نسبت به والی بگذارد و والی نیز حق خود را نسبت به رعیت ادا نماید، حق در میان آنها عزت یابد و پایه‌های دینشان استواری گیرد و نشانه‌های عدالت

برپا گردد و سنتهای پیامبر (ص) در مسیر خود افتد و اجرا گردد و در پی آن روزگار به صلاح آید و امید به بقای دولت قوت گیرد و دشمنان مأیوس گردند. (دشتی، ۱۳۷۷، خطبه ۲۱۶)

اینکه چرا انقلاب روی می‌دهد، یکی از مرکزی‌ترین و در عین حال دشوارترین پرسش‌ها در جامعه‌شناسی سیاسی است. انقلابها از یکسو در جوامعی بوسیله کوچکترین حرکت‌ها و جرقه‌ها شعله ور می‌شوند، از سوی دیگر در جوامعی نسل‌های زیادی به انتظار حرکت‌های رادیکال می‌نشینند، بدون آنکه کوچکترین جنبش اعتراضی بوجود بیاید. پرسش کی و کجا در کنار پرسش چرا انقلاب بوجود می‌آید از مدتها پیش ذهن دانشمندان علوم اجتماعی را بخود مشغول کرده است. کرین برایتون تاریخدان و سیاست‌شناس آمریکایی در سال ۱۹۳۸ کتاب برجسته خود را زیر عنوان «کالبدشکافی چهار انقلاب» نوشت و در آن به مقایسه انقلابهای انگلستان، فرانسه، آمریکا و روسیه پرداخت. برایتون با هم سنجی این چهار انقلاب به این نتیجه می‌رسد که پنج ویژگی و همانندی اساسی (با وجود تفاوت‌های بی‌شمار) در چرایی روی دادن این انقلابها وجود دارد. برابر این نظریه انقلابها در جوامعی روی می‌دهند که بطور کلی در یک مرحله رونق اقتصادی قرار دارند. نارضایتی انقلابیون برابر این نظریه از سرکوب‌خشن و وابستگی کامل آنان سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه انقلابیون عموماً کسانی هستند که از رونق اقتصادی بهره‌مند و برخوردار شده‌اند و در آن سهیم هستند، اما موانع و محدودیت‌های زیادی را بر سر راه شکوفایی خویش می‌بینند و احساس می‌کنند. دوم آنکه به نظر برایتون همه انقلابها نتیجه ستیزه‌های چاره‌ناپذیر طبقاتی هستند و این تضادها آنجا رخ می‌نمایند که دارندگان موقعیت‌های دولتی و حکومتی و دیگر کسانی که از ورود به این مشاغل محروم هستند، در روابط دیگر، بویژه از نظر ورود به سرچشمه‌های اقتصادی یکسان هستند. سومین دلیل انقلاب تغییر کارکرد روشنفکران است که ساختار موجود را بر نمی‌تابند و نسبت به آن نافرمانی می‌کنند و با انتقادهای خود و نشان دادن بدیل‌ها و پراکندن اندیشه‌های نو و روشنگری، دگرگونی‌های رادیکال را از نظر اندیشگی آماده می‌کنند. چهارمین پیش‌شرط برای انقلابها ناتوانی دستگاه دولتی در تطبیق خود با شرایط تازه و پیچیده و ناکارآمدی دستگاه دولتی در انجام دادن وظایف خود است. آخرین و پنجمین ویژگی انقلابها نیز خود ویرانگری طبقه حاکمه، زوال اعتماد به نفس و شک و تردید در نقش خود و شرم از عادت‌ها و شیوه‌های حکومتی خود است. (برایتون، ۱۳۶۶، ص ۵۹-۶۱)

در دیگر سو نگاه حضرت علی (ع) به جامعه انسانی نگاهی چند بعدی، عمیق و پیچیده است. آنچه در گام نخست از مجموع نظرات اجتماعی ایشان برمی آید این نکته است که امام علی (ع) با وجود بهره‌مندی از علم الهی و احاطه وجودی به جهان هستی، به هنگام بحث از جامعه و امور مربوط به تغییر و تحولات آن به گونه‌ای سخن می‌گویند که درک آن برای مردمان زمینی ممکن باشد. به تعبیر دیگر گوئی ما با جامعه شناسی زنده روبرو هستیم که سالیان متمادی به تحقیق و تفحص در احوال جوامع، بررسی عوامل تغییرات و دگرگونی های آنها و نیز آسیب‌شناسی این عوامل مشغول بوده است. بر همین اساس امام (ع) نه از نگاه بشری الهی، بلکه از منظر یکی از افراد همین جامعه موضوعات اجتماعی را مطرح نموده و دلایلی ملموس و عینی را برای مردم ذکر می‌کند و آنان را دعوت می‌نماید که بهتر به اطراف خویش و به احوال زندگی خویش و اقوام دور و نزدیک بنگرند و عبرت بگیرند تا دچار آسیب های بیشتری در زندگی خود و سرنوشت جامعه خویش نشوند.

موضوع دیگری که در موارد یاد شده قابل توجه و درنگ است این که ایشان تنها به بیان توصیفی و نظری عوامل و اتفاقات نپرداخته‌اند و در کنار بحث‌های نظری، به بخش کاربردی و کارکردی مباحث نیز نظر داشته و در کنار بیان هر علت و آسیبی، راهکاری برای حل مشکل نیز بیان فرموده‌اند. به نظر می‌رسد از نظر امیرالمومنین (ع) تنها جامعه سعادت‌مند، جامعه‌ای است که بر اساس سنن و موازین الهی و سیره رحمانی پیامبر گرامی اسلام (ص) شکل گرفته باشد. جامعه‌ای که در راس آن فرد یا افرادی قرار دارند که از چشمه زلال وجود مبارک رسول رحمت (ص) سیراب گشته‌اند و نسبتی معنوی با ایشان دارند. به علاوه افراد آن جامعه در اوج حساسیت نسبت به سرنوشت عمومی خویش‌اند و در عمل به سنن الهی از یکدیگر پیشی می‌گیرند و پیوسته متذکر به نعمت اسلام‌اند.

جالب اینجاست که امیرالمومنین (ع) جامعه جاهلی پیش از رسول اکرم (ص) را همانگونه‌ای توصیف می‌کنند که جوامع به ظاهر اسلامی پس از ایشان را. حتی به این نکته اشاره می‌کنند که مردمان پس از دوران رسول خدا (ص) به جاهلیت پیشین خویش بازگشتند. به جهت مصداق نیز امام (ع) گوئی تنها دو جامعه‌ای را به صفت رشد و کمال می‌ستایند که محور آنها وجود مبارک رسول اکرم (ص) است. یکی از این دو، جامعه‌ای است که در زمان حیات رسول الله (ص) شکل گرفته بود و دیگری جامعه‌ای است که در آینده توسط حضرت موعود (عج) بوجود خواهد آمد. حضرت علی (ع) از جامعه خویش

نیز گلایه‌ها دارد. زیرا گرچه وجود مقدس ایشان در راس امور این جامعه است اما مردم دیگر آن مردم زمان رسول خدا(ص) نیستند و پیوسته به بهانه‌های گوناگون از فرمانبرداری و همراهی امام(ع) سر باز می‌زنند. در مورد دو جامعه‌ای که از نگاه حضرت مطلوب و بر سبیل هدایت هستند این نکته وجود دارد که هم رهبران آن جامعه الهی‌اند و هم افراد آن سازگار و همراه رهبران هستند.

بنابراین به نظر می‌رسد برای بنای جامعه‌ای مبتنی بر اسلام و ایجاد دگرگونی در جوامع منحنی اسلامی ۱- باید به محور دعوت نبوی بازگشت و از منبع فیض ایشان بهره‌مند شده باشند. و ۲- سنت‌های الهی دین مبین اسلام را حیات دوباره بخشید. به هر روی جهان اسلام اگر در پی بازیافتن عزت و سربلندی خویش است چاره‌ای جز رجوع به فرهنگ اهل بیت(ع) ندارد.

۱۰. نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گذشت دلایل بروز تحولات اجتماعی از نگاه امیرالمومنین(ع) را می‌توان در این موارد خلاصه نمود:

تفاخر به نژاد و تبار، نفوذ شیطان در دلها، تجمل‌گرایی حاکمان، فساد سیاسی حکومت، فقر و محرومیت اجتماعی، تملق مردم از حاکمان و فقدان تفکر اجتماعی، فدا کردن حق به پای مصلحت و بیگانگی سیاسی-اجتماعی مردم. امام علی(ع) البته در کنار بیان این مطالب در مواردی به زمینه پدید آمدن این عوامل اشاره نموده‌اند و گاه نیز به راه‌های مقابله با آنها پرداخته‌اند. به عنوان مثال در بیان علل نفوذ شیطان در دلها مواردی همچون؛ جلوه دادن گناهان در چشم مردم، احساس تفاخر و خودبزرگ بینی، برافروختن آتش عصبیت، به هم آمیخته کردن حق و باطل در جامعه، بدخواهی و ستمکار کردن مردم نسبت به هم و ایجاد نفاق و فتنه در بین مردم را نام می‌برند. ایشان دلایل بیگانگی سیاسی-اجتماعی را در چند مورد بیان نموده‌اند که به این قرار هستند؛ رضایت به زندگی مادی، فراموش کردن راه و روش و آیین پیامبر(ص) و واگذار کردن امور جامعه به افراد نالایق و ستمکار. راهکارهای امام(ع) برای مقابله با تحولات ناخوشایند اجتماعی را نیز می‌توان در این موارد بازگو نمود: توبه و استغفار و پندگرفتن از اتفاق‌های رخ داده، وفاداری به عهد و پیمان، اختصاص امور به اهل بیت(ع) و پرورش یافتگان مکتب ایشان و رعایت حقوق متقابل زمامداران و مردم.

پی‌نوشت‌ها

۱. « فان جماعة فيما تكروهون من الحق خير من فرقة تحبون من الباطل و ان الله سبحانه لم يعط احدا بفرقة خيرا ممن مضى و لاممن بقى». ۲.
۲. «فلن تجد لسنة الله تبديلا و لن تجد لسنة الله تحويلا» (فاطر، آیه ۴۳)

کتاب‌نامه

- آرنت، هانا؛ «توتالیتاریسم»، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
- ابن ابی الحدید؛ «شرح نهج البلاغه»، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ ق
- اخوان مفرد، حمیدرضا؛ «رہیافت‌های مختلف در تحلیل انقلاب اسلامی ایران»، نامه پژوهش، سال سوم و چهارم، شماره ۱۳ و ۱۲ (بهار و تابستان ۱۳۷۸).
- اسکاج‌پل، تدا؛ «دولتها و انقلابهای اجتماعی»، ترجمه سید مجید روئین‌تن، تهران، سروش، ۱۳۷۶.
- ارسطو؛ «سیاست»، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۴.
- آرون، ریمون؛ «مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی»، پرهام، تهران، سهامی، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
- افلاطون؛ «جمهور»، ترجمه فؤاد روحانی، [بی‌جا]: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۶۸.
- القرضاوی، یوسف؛ «مساله فقر از دیدگاه قرآن و مردم»، ترجمه عادل نادر علی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۳.
- امام جمعه زاده، سید جواد؛ «آسیب شناسی جامعه و حکومت اسلامی در نهج البلاغه»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۷، ۱۳۸۶.
- برایتون، کرین؛ «کالبد شکافی چهار انقلاب»، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات زریاب، چاپ چهارم، ۱۳۶۶.
- بشیریه، حسین؛ «انقلاب و بسیج سیاسی»، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
- بشیریه، حسین؛ «جامعه‌شناسی سیاسی»، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
- پاینده، ابوالقاسم؛ «نهج الفصاحه»، ترجمه ابراهیم احمدیان، فهمیده، اصفهان، ۱۳۸۷.
- جانسون، چالمرز؛ «تحول انقلابی (بررسی نظری پدیده انقلاب)»، ترجمه حمید الیاسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- جرداق، جرج؛ «امام علی صدای عدالت انسانی»، ترجمه سید هادی خسروشاهی، تهران، نشر خرم، ۱۳۳۵.

۷۰ تبیین تحولات اجتماعی از دیدگاه امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه

- چلبی، مسعود، منصوره اعظم آزاده؛ «فقدان تناسب در ابعاد پایگاه اجتماعی و پیامدهای روانی و اجتماعی آن»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۱۶، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- حریری، نجلا؛ «اصول و روش های پژوهش کیفی»، تهران، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۵.
- دشتی، محمد؛ «ترجمه نهج البلاغه امیرالمؤمنین علی علیه السلام»، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.
- راش، مایکل؛ «جامعه و سیاست»، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۷.
- رفیع پور، فرامرز؛ «توسعه و تضاد»، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۷۷.
- ریتزر، جورج؛ «نظریه های جامعه شناسی در دوران معاصر»، محسن ثلاثی، تهران، علمی، چاپ ششم، ۱۳۸۱.
- علیخانی، علی اکبر؛ «ویژگی های جامعه مطلوب از دیدگاه امام علی»، فصلنامه دانشگاه اسلامی، شماره ۵، سال ۱۳۷۷.
- کدی، نیکی؛ «ریشه های انقلاب ایران»، ترجمه ابراهیم گواهی، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۶۹.
- کوهن، استانفورد؛ «تئوری های انقلاب»، ترجمه علیرضا طیب، تهران، انتشارات قومس، چاپ بیستم، ۱۳۹۱.
- کیویستو، پیتر؛ «اندیشه های بنیادی در جامعه شناسی»، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشرنی، ۱۳۷۸.
- محمدی ری شهری، محمد؛ «رمز تداوم انقلاب در نهج البلاغه»، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۵۹.
- مطهری، مرتضی؛ «آینده انقلاب اسلامی»، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۷.
- مطهری، مرتضی؛ «پیرامون جمهوری اسلامی»، تهران، انتشارات صدرا، چاپ چهارم، ۱۳۶۷.
- مطهری، مرتضی؛ «فلسفه تاریخ»، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۵۵.

- Miller, D, The Blackwell Encyclopedia of political Thought (Oxford, UK, 1984)

- Smelser, N. Theory of Collective Behavior (New York: Free press, 1971)